

# توسعه منابع انسانی\*

ترجمه دکتر علی رشیدی

## نکات عمده

«سیمون کوزنتس» برنده جایزه نوبل استدلال می‌کند که دست مایه عمده کشورهای پیشرفته از نظر اقتصادی، این نیست که سرمایه فیزیکی و مادی زیادی در اختیار دارند؛ بلکه «آن مجموعه دانش مترکمی است که از دانسته‌های آزمایش شده و اکتشافات حاصل از دانش تجربی بدست آمده و ظرفیت و آموزشهای مردم آن برای بکارگیری مؤثر این دانش‌ها است». تضاد بین رشد اقتصادی ژاپن و آلمان از یک طرف و ممالک جهان سوم از طرف دیگر اهمیت کیفیت نیروی کار را نشان می‌دهد. بعد از جنگ اگرچه بیشتر سرمایه مادی ژاپن و آلمان نابود شد و یا به اتمام رسیده بود، اقتصاد آنها خیلی سریعتر از اقتصاد ممالک دیگر به این دلیل رشد پیدا کرد که مهارت، تجربه، آموزش و پرورش و سایر آموزشهای سلامت و قدرت جسمی و انضباط و انگیزه‌های نیروی کار، دست نخورده باقی مانده بود.

چرا بازده نیروی کار در ژاپن و آلمان بالاتر از ممالک در حال توسعه است؟ در این فصل ما به دنبال بیان اختلاف قدرت تولید ناشی از سرمایه و زمین نیستیم، بلکه توجه بیشتر ما معطوف به تأثیر متغیرهایی مانند (۱) آموزش و تعلیم و تربیت رسمی (۲) اجتماعی شدن، پرورش کودکان، انگیزه و طرز رفتار و برخورد اجتماعی (۳) تندرستی و شرایط جسمی نیروی کار است.

## تعلیم و تربیت و آموزش

### سرمایه گذاری در عامل انسانی

در بحث راجع به سرمایه انسانی «تئودور شولتز» استدلال می‌کند که «با کالاهای سرمایه‌ای همیشه به عنوان وسائل تولید

\* فصلی از کتاب در دست تهیه اقتصاد توسعه - تجربه جهانی - نوشته سیمون کوزنت

1. Simon S. Kuznets. "Toward a Theory of Economic Growth," in Robert Lekachman, ed., National Policy for Economic Welfare at Home and Abroad (Garden City, N.Y: Doubleday, 1955), P. 39.

مولد برخورد شده است؛ ولی اندیشه کالای سرمایه‌ای به طور کلی محدود به عوامل مادی بوده و مهارتها و سایر تواناییهای انسان که بر اثر سرمایه‌گذاری در سرمایه انسانی افزایش می‌یابد مورد توجه قرار نگرفته است. تواناییهای مکتسب مردم که در کوششهای اقتصادی آنها مفید و مؤثر است مسلماً وسائل و ابزار تولید محصول دست بشر است و از این نظر نوعی کالای سرمایه‌ای است که عرضه آن قابل افزایش و انضمام است.<sup>۲</sup>

### بازده اقتصادی آموزش و پرورش

آموزش و پرورش به افراد کمک می‌کند که تواناییها و استعدادهای خود را ارضاء و بکار گیرند. باعث افزایش قدرت تولید، بهبود سلامت و تغذیه می‌شود و کاهش اندازه خانواده را به بار می‌آورد. مدرسه رفتن دانش و اطلاعات خاصی را در اختیار آنان می‌گذارد، مهارت استدلال عمومی و کلی انسان را بهبود می‌بخشد، سبب تغییر نظام ارزشی شخص می‌شود، درجه پذیرش اندیشه‌های جدید توسط فرد را بالا می‌برد و طرز دید و برخورد نسبت به جامعه و کار را تغییر می‌دهد؛ اما توجه عمده ما در اینجا به نقش آن در کاهش فقر و بالا بردن درآمد است.

دو نفر از اقتصاددانان بانک جهانی به نام ژرژ پساچارپولوس (George Psacharopoulos) و مورین وودهال (Maureen Woodhall) می‌گویند که متوسط بازده آموزش و پرورش (سرمایه انسانی) از سرمایه فیزیکی در ممالک در حال توسعه بیشتر و در ممالک توسعه یافته عکس آن است. در بین سرمایه‌گذاریهای مرتبط با انسان، آموزش ابتدایی شاید مؤثرترین عامل در غلبه بر فقر مطلق و کاهش نابرابریهای درآمدی است. در دهه ۱۹۶۰ برنامه ریزان ممالک در حال توسعه آموزش متوسطه و عالی را برای تأمین نیروی انسانی با مهارت بالا که مورد نیاز بخش مدرن اقتصاد آنها بود بر سوادآموزی و آموزش عمومی به عنوان اهداف آموزش نیروی کار به طور عام ترجیح می‌دادند. مطالعات انجام شده در دهه ۱۹۷۰ و اوایل ۱۹۸۰ درباره نرخ بازده اقتصادی سرمایه‌گذاریهای آموزشی نشان می‌دهد که بالاترین نرخ بازده مربوط به آموزش ابتدایی است. این بررسیها نشان می‌دهد که در دوره ۱۹۵۷ تا ۱۹۷۸ نرخ بازده آموزش ابتدایی سالانه ۲۴ درصد، آموزش متوسطه سالانه ۱۵ درصد و آموزش عالی سالانه ۱۲ درصد (جدول ۱-۱۱) بوده است.

جدول ۱-۱۱ نرخ بازده آموزش و پرورش

تعداد کشورها	آموزش عالی (درصد)	آموزش متوسطه (درصد)	آموزش ابتدایی (درصد)	گروه کشورها
۳۰	۱۲/۳	۱۵/۴	۲۴/۲	همه ممالک در حال توسعه درآمد کم / باسواد جمعیت بالغ زیر ۵۰ درصد (الف)
۱۱	۱۲/۲	۱۷/۲	۲۷/۳	درآمد متوسط / باسواد جمعیت بالغ بیش از ۵۰ درصد
۱۹	۱۲/۴	۱۴/۳	۲۲/۲	
۱۴	۹/۱	۱۰/۰	موجود نیست	ممالک صنعتی

2. Theodore W. Schultz, *Transforming Traditional Agriculture*, (New Haven: Yale University Press, 1964).

(الف) در این نمونه ۳۰ کشور در حال توسعه، کشورهای با درآمد کم، نرخ باسوادی در آنها کمتر از ۵۰ درصد بود (در زمان انجام دادن بررسی). در تمام کشورهای با درآمد متوسط نرخ باسوادی بالای ۵۰ درصد بود. توجه: در تمام موارد ارقام ذکر شده نرخ بازده «اجتماعی» است. هزینه شامل درآمدهای فدا شده (آنچه کودکان در صورت نرفتن به مدرسه بدست می آورند) بعلاوه مخارج عمومی و خصوصی برای آموزش است. مزایا به صورت درآمد قبل از کسر مالیات اندازه گیری شده است. (بازده «خصوصی» برای افراد شامل مالیاتها و هزینه های عمومی نیست و معمولا "بالا تر است). مطالعات مربوط به سالهای مختلف بین ۱۹۵۷ و ۱۹۷۸ و بیشتر مربوط به سالهای نیمه دوم این دوره است.

World Bank, World Development Report 1980

منبع:

(New York: Oxford University Press, 1980) P. 49

### فواید دیگر آموزش و پرورش (بجز جنبه های اقتصادی)

همان طور که قبلا متذکر شدیم مدرسه رفتن خیلی بیشتر از بدست آوردن مهارت برای تولید کالاها و خدمات است. آموزش و پرورش، هم دارای اجزاء کالای مصرفی و هم دارای اجزاء کالای سرمایه ای است. توانایی لذت بردن از ادبیات و دانستن مقام و موقعیت جامعه خود در دنیا یا در تاریخ اگرچه ممکن است به کارگر در تولید بهتر فولاد و یا غله کمک نکند، ولی مهارتهایی است که سبب غنای زندگی می شود و به سهم خود مهم می باشد. ممکن است مردم برای این نوع کلاس رفتنها حتی وقتی که نرخ بازده اقتصادی آن صفر و یا منفی باشد پول بپردازند.

بعضی از بازده های آموزش و پرورش را نمی توان از روی افزایش درآمد فرد اندازه گیری کرد. با سوادی و آموزش ابتدایی برای کل جامعه فایده دارد. در مواردی که بازده اجتماعی آموزش و پرورش از بازده خصوصی آن بیشتر است، برای سوبسید دادن به آموزش توسط جامعه دلایل قوی و مهمی وجود دارد.

اندازه گیری نرخ بازده اجتماعی آموزش و پرورش از طریق دستمزدها را در جامعه ای که افزایش بازده در بازار کار غیر رقابت کامل در افزایش دستمزدها انعکاس نمی یابد روش مناسبی نیست. در ممالک در حال توسعه غالبا دسترسی به مشاغل با درآمد بالا بواسطه وجود شرایط تحصیلی احراز شغل محدود می باشد.

داشتن آموزش و تحصیلات ممکن است کیفیتهای مولده فرد را برای کارفرما، بدون اینکه واقعا قدرت تولید را افزایش داده باشد، گواهی کند. در بعضی از ممالک در حال توسعه مخصوصا در بخش عمومی، حقوق فارغ التحصیلان آموزش عالی و آموزش متوسطه به طور مصنوعی ممکن است زیاد تعیین شده باشد و تناسبی با بازده نسبی آنها نداشته باشد. شرایط تحصیلی شغلی، بیشتر برای جیره بندی دسترسی به این حقوقهای متورم شده است. از این رو اختلافات درآمدی مرتبط با سطوح مختلف آموزش و تحصیلات غالبا تاثیر آموزش و پرورش بر بازده تولید را بیش از واقع نشان می دهد. نرخ بازده بالاتر آموزش ابتدایی با نرخ بازده نزولی ناشی از خرج دلاری اضافی برای هر شاگرد مطابقت دارد. مخارج عمومی برای هر شاگرد در مرحله متوسطه و عالی بیشتر از دوره ابتدایی است. در ممالک آفریقای جنوب صحرا خرج آموزش عالی برای هر دانشجو صد برابر خرج یک

محصل در آموزش ابتدایی است (جدول ۲-۱۱). قسمتی از هزینه آموزش عالی در آفریقا ناشی از ناتوانی این ممالک در رسیدن به صرفه جوییهای ناشی از مقیاس تولید است. از این رو در کشور غنا در دهه ۱۹۷۰ آموزش ۲۰۰۰۰۰ دانشجو، نفری ۳۵۰۰ دلار هزینه برمی داشت. در حالی که در هندوستان با شبکه وسیعی از دانشکده‌ها و کالج‌های مرتبط با دانشگاه‌های عمده در هر ایالات هزینه سرانه ۲۷۰۰۰۰۰۰ دانشجو هر یک سالانه ۲۵۰ دلار بوده است<sup>۳</sup>

از طرف دیگر بازده آموزش ابتدایی همراه با افزایش درصد با سوادها به نقطه بازده نزولی آن می رسد. جدول (۱-۱۱) اختلافات درآمدی آموزش مادام‌العمر در سطح جهانی چه تفاوت‌هایی را نشان می دهد. با فرض اینکه درآمدهای آینده با نرخ بهره ۱۰ درصد تنزیل شود - در اواخر دهه ۱۹۶۰ در آفریقا نسبت درآمد آموزش عالی به درآمد آموزش ابتدایی (۱۰-۸) خیلی بالاتر از این نیست (۴-۵) برای آمریکای لاتین و آسیا (۳-۶) و آمریکای شمالی (۳) بود. در واقع در آفریقا که آموزش عالی و حتی آموزش متوسطه کمیاب است بازده و پاداش هر دو سطح آموزش - که شدیداً به آن سوبسید داده می شود - بسیار بالاست در حالی که بازده هر دوی این سطوح آموزشی در آمریکای شمالی بسیار پایین است<sup>۴</sup>.

جدول ۲-۱۱ مخارج عمومی سرانه آموزش ابتدایی و آموزش عالی (دلار سال ۱۹۷۶)

منطقه	آموزش عالی (بعد از متوسطه)	آموزش ابتدایی	نسبت مخارج آموزش عالی به آموزش ابتدایی
آفریقا جنوب صحرا	۳۸۱۹	۳۸	۱۰۰/۵
جنوب آسیا	۱۱۷	۱۳	۹
آسیای شرقی	۴۷۱	۵۴	۸/۷
خاورمیانه و شمال آفریقا	۳۱۰۶	۱۸۱	۱۷/۲
آمریکای لاتین و کارائیب	۷۳۳	۹۱	۸/۱
ممالک صنعتی شده	۲۲۷۸	۱۱۵۷	۲
شوروی و اروپای شرقی	۹۵۷	۵۳۹	۱/۸

توجه: ارقام بالا متوسط هزینه به دلار سال ۱۹۷۶ برحسب تعداد نام نویسی شدگان ضریب داده شده است. در کشورهای هر منطقه است که در دسترس می باشد.

World Bank, World Development Report 1980

منبع:

3. George Psacharopoulos and Maureen Woodhall, Education for Development: An Analysis of Investment Choices (New York: Oxford University Press, 1985), PP. 21-22, 196-97

در این کتاب نویسندگان بازده سرمایه گذاری در آموزش و پرورش را در مقایسه با سرمایه گذاری فیزیکی و نیز هزینه‌های دانشگاهی در دانشگاه‌های غنا، هندوستان و سایر کشورهای در حال توسعه مقایسه می کنند.

4. Keith Hinchliffe, "Education, Individual Earnings, and Earnings Distribution," Journal of Development Studies 11 (January 1975): 152-56.

(New York: Oxford University Press, 1980) P. 46

از طرف دیگر بکار بردن امتیازات تحصیلی برای انتخاب از بین متقاضیان شغل کاملاً بی‌فایده هم نیست و مسلماً از سایر روشهای انتخاب، مثل وابستگی طبقاتی، و ارتباطات خانوادگی بهتر است. علاوه بر این مزد کارگر ماهر نسبت به کارگر ساده مرتباً همراه با افزایش عرضه کارگر تحصیل کرده تقلیل یافته است. حتی بخش عمومی نیز در مقابل تغییرات عرضه حساس شده است: مزد و حقوق مقایسه‌ای معلمها و کارمندان دولت در آسیا که در آنجا کارگران تحصیل کرده نسبتاً فراوان است در مقایسه با آفریقا که عرضه کارگران تحصیل کرده کم است، زیاد بالا نیست.

بانک جهانی که در هفده پروژه تحقیقاتی در ممالک در حال توسعه افزایش بازده سالانه ناشی از داشتن ۴ سال آموزش ابتدایی در مقابل نداشتن آموزش ابتدایی را بررسی کرده است، می‌کوشد تأثیر داشتن تحصیلات بر جریان انتخاب برای مشاغل را، از راه اندازه‌گیری مستقیم بازده به جای دستمزدهای پرداخت شده، کنار بگذارد.<sup>۵</sup>

تمام این مطالعات در رشته کشاورزی در واحدهای کوچک که امتیازات تحصیلی دارای اهمیت کمی است انجام شده است. این تحقیقات نشان داد که با ثابت فرض کردن سایر عوامل، بازده سرمایه‌گذاری در آموزش ابتدایی به اندازه سرمایه‌گذاری در ماشین‌آلات، تجهیزات ساختمانها بالا بوده است. نتیجه‌گیری این مطالعات این است که آموزش ابتدایی به مردم کمک می‌کند که برای هدفهای درازمدت زندگی فعالیت نمایند، اوراق و اسناد خود را تنظیم و حفظ کنند، بازده فعالیتهای گذشته را تخمین بزنند، خطرپذیری فعالیتهای آینده را بسنجند و اطلاعات مربوط به تغییرات تکنولوژیک را کسب و ارزیابی کنند. مطالعات مربوط به بازده و کارایی زارعین نشان می‌دهد که سرمایه‌گذاری در آموزش حتی در بخشهایی که امتیازات تحصیلی به عنوان شرط انتخاب کارگران بکار گرفته نمی‌شود، بازده داشته است.

بررسیهای محققان دیگر (R.H.Sabot, J.B. Knight, M. Boissiere) در کنیا و تانزانیا که اثر مهارتهای یاد گرفته شده در مدارس را از نقش آن به عنوان پایه انتخاب برای مشاغل، جدا ساخته‌اند نشان می‌دهد که توانایی کسب درآمد همراه با افزایش سواد خواندن و نوشتن و حساب کردن، به نحوی که توسط محققین اندازه‌گیری شده است، هم در مشاغل یدی و هم در مشاغل فکری بشدت افزایش می‌یابد. این مهارتها، مکانیکها، ماشین‌کارها، رانندگان کامیونهای بالابرو و نیز حسابداران، منشیها و کارمندان دفتری را قادر می‌سازد که کار خود را بهتر انجام دهند. در این بررسیها مهارتهای بنیادی مخصوصاً "سواد و عددشناسی در موقع انتخاب برای شغل ملاک نبوده است، ولی بعداً" درحین انجام دادن کار توسط کارفرما مورد توجه قرار گرفته و کارفرما به مرور حاضر شده است، برای این مهارتها مزد بیشتری بپردازد. اما حقوق دریافتی کارگران در رابطه با قدرت و توانایی استدلال و بکارگیری منطق که توسط ماتریکس‌های تصاعدی راون (Raven's Progressive Matrices) و تطابق طرحهای تصویری که در آنها سواد و عدد خوانی نقشی ندارد و یا تعداد سالهای رفتن مدرسه، چندان زیاد نمی‌شود. در هر دو کشور یادگیری خوب

۵- بحث سه قسمت بعدی بیشتر بر مبنای منابع زیر است:

World Bank, World Development Report, 1980

(New York: Oxford University Press, 1980), PP. 46-53; Henry J. Bruton, Principles of Development Economics (Englewood Cliffs, N.J.: Prentice-Hall, 1965), PP. 205-21; M. Boissiere, J.B. Knight, and R.H. Sabot, "Earnings, Schooling, Ability, and Cognitive Skills," American Economic Review 75 (December 1985): 1016-30; and E. Wayne Nafziger, Inequality in Africa: Political Elites, Proletariat, Peasants, and the Poor (Cambridge University Press, 1988), PP. 133-34.

درسهای مدرسه، نه صرف تعداد سالهای رفتن مدرسه و دریافت گواهینامه، شدیداً بر عملکرد و درآمد ناشی از کار مؤثر بوده است. به هر حال اختلاف سطح درآمد فارغ التحصیلان دوره ابتدایی با متوسطه انعکاسی از جریان داشتن شرایط انتخاب برای شغل یا به نحو مشابه مرتبط با مهارتهای بنیادی غیرقابل اندازه گیری ناشی از آموزش متوسطه، بوده است. ضروری است تحقیقاتی در کشورها با سطوح متفاوت توسعه اقتصادی انجام شود تا بتوان نظری کلی و قطعی درباره رابطه بین درآمد و موفقیت‌های مربوط به شرایط احراز شغل و مهارتهای بنیادی ابراز داشت.

### آموزش و پرورش و برابری

توسعه آموزش ابتدایی به نحو مثبت بر تساوی استفاده از فرصتها اثر می‌گذارد. به محض اینکه آموزش ابتدایی گسترش می‌یابد کودکان مناطق روستایی، فقیرترین کودکان مناطق شهری همه شانس بیشتری برای آمدن به مدرسه پیدا می‌کنند. به طور کلی تخصیص مخارج عمومی برای آموزش ابتدایی، توزیع درآمد در جامعه را به نفع طبقات کم درآمد و فقیر با خانواده‌های پرجمعیت که تقریباً هیچ امکان دسترسی به مدارس خصوصی را ندارند، تغییر می‌دهد. در مقابل صرف پول برای آموزش متوسطه توزیع درآمد به نفع طبقات پولدار جامعه است. زیرا بچه‌های فقیر فرصت زیادی برای استفاده از آن ندارند. (جدول ۱۱-۳)

جدول ۱۱-۳ هزینه سرانه خانوار، آموزش و پرورش عمومی (دلار)

کلمبیا ۱۹۷۴ (پ)		مالزی ۱۹۷۴ (ب)		گروه درآمدی (الف)
دانشگاه	ابتدایی	بعد از دبیرستان	ابتدایی	
۱	۴۸	۴	۱۳۵	فقیرترین ۲۰ درصد جمعیت
۴۶	۹	۵۳	۴۵	غنی‌ترین ۲۰ درصد جمعیت

(الف) خانواده‌ها برحسب درآمد افراد آن درجه بندی شده اند

(ب) هزینه سرانه انجام شده توسط دولت فدرال

(پ) سوبسید سرانه داده شده

World Bank, World Development Report 1980

منبع:

(New York: Oxford University Press, 1980) P. 50

وجود رابطه بین میزان آموزش و تحصیلات و درآمد پدر و مادرها و توانایی آنها در تأمین آموزش با کیفیت برتر برای بچه‌های خود به این معنی است که نابرابریهای آموزشی احتمالاً از یک نسل به نسل دیگر منتقل می‌شود. آموزش ابتدایی عمومی اگرچه به طور نامتناسب به طبقه فقیر سوبسید می‌دهد، ولی هنوز مدرسه رفتن فقرا هزینه دارد. علاوه بر این، دسترسی به آموزش متوسطه و عالی شدیداً به سطح درآمد پدر و مادر و تحصیلات آنها مرتبط است. در کنیا آنهایی که از خانواده‌های

درآمدی - اجتماعی بالایی هستند به احتمال زیاد به مدارس ابتدایی پرهزینه که میزان سوبسید آنها بیشتر، معلمین آن بهتر، تجهیزات مدرسه و آزمایشگاههای آن کاملتر است، می روند و با نمرات امتحانی نهایی بالاتر که سبب قبولی آنها در بهترین دبیرستانها و دانشگاهها می شود بیرون می آیند. مدارس متوسطه دولتی که کمکهای دولتی بیشتر دریافت می کنند و در نتیجه پول کمتری می گیرند فقط ۵ درصد قبولیهای ابتدایی را نام نویسی می کنند. علاوه بر این هزینه خصوصی و از جیب فارغ التحصیلان دبیرستانها که به دانشگاه (شدیدا) سوبسید داده شده) راه می یابند پایین است و منافع خصوصی آن بالاست. اما غالبا همین هزینه آموزش متوسطه و دانشگاهی سدی در مقابل فقر است. علاوه بر این، آنهایی که دارای پدر و مادر پولدار و تحصیل کرده هستند نه تنها بهتر می توانند هزینه آموزش عالی خود را تأمین کنند، به احتمال زیاد خصایص شخصی برتر، ارتباطات بهتر و آگاه تر از فرصتها برای دریافت حقوق بیشتر و یافتن کارهای غیردیدی هستند. بالا رفتن از نردبان آموزشی در کنیا و بسیاری از ممالک در حال توسعه به درآمد خانواده و موفقیتهای تحصیلی بستگی دارد.

آموزش دختران حتی اگر آنها هرگز وارد بازار کار نشوند، هنوز پربازده ترین سرمایه گذاری است که یک کشور می تواند در راه رفاه آینده خود انجام دهد. مطالعات انجام شده به طور روشن نشان می دهد که آموزش و باسواد کردن دختران شدیدا در وضع تغذیه خانوادهها اثر می گذارد و سبب کاهش میزان باروری و مرگ و میر اطفال می شود. علی رغم این واقعیات در بخشهای عمده ای از جهان، مخصوصا در آسیا، خاورمیانه و آفریقا تبعیضات آموزشی به نفع ثبت نام مردان (نمودار ۱-۱۱) آشکار است. پدر و مادرها فکر می کنند که آموزش دختران به اندازه آموزش پسرها مفید نیست. آنها غالبا می ترسند که تحصیلات دختران به امکانات ازدواج و زندگی خانوادگی آنها صدمه بزند. تحصیلات دختران از نظر اقتصادی در صورت وجود تبعیضات شغلی علیه آنها، ازدواج زود و دست کشیدن از کار و یا تغییر محل سکونت و رفتن به دهکده شوهر، کمتر می شود. اما باسواد شدن و تحصیل کردن دختران فرصتهای داشتن شغل و درآمد را برای آنان افزایش می دهد و خانوادهها در صورت پیدا شدن تغییرات فرهنگی که سبب بهبود فرصتهای شغلی برای زنان می شود، هیچ فرصتی را برای تحصیل کردن دختران خود از دست نمی دهند.

### آموزش متوسطه و عالی

در ممالک در حال توسعه، تأکید تازه بر آموزش ابتدایی ضروری است، ولی به این معنی نیست که باید آموزش متوسطه و عالی را کنار گذاشت. علی رغم وجود تعداد زیادی تحصیل کرده بیکار در ممالک در حال توسعه، مخصوصا در رشته های علوم انسانی و علوم اجتماعی - غیر از اقتصاد<sup>۶</sup> - کمبود شدید افراد ماهر وجود دارد. اگرچه این کمبودها کشور به کشور فرق می کند، ولی کمبودها در رشته های فنی، حرفه ای و علمی زیاد است.

یک راه کاهش هزینه سرانه آموزش افراد دارای مهارت در این کشورها، بکارگیری بیشتر آموزش ضمن کار و آموزش توأم با اشتغال است. در بحثی که به دنبال می آید راههای دیگری نیز پیشنهاد می شود.

دولتها در بیشتر کشورها به آموزش بعد از ابتدایی سوبسید می دهند. با وجود این وضع مالی خانواده های این دانش آموزان و

6. George Psacharopoulos "Returns to Education A Further International Update and Implications," Journal of Human Resources 20 (Fall 1985): 590-91, 603-4.

«جرج پاچارو پولوس» نشان می دهد که متوسط بازده سرمایه گذاری انسانی در چهارده کشور توسعه یافته و در حال توسعه برای فارغ التحصیلان رشته - اقتصاد از شش رشته دیگر بیشتر است که ثابت می کند نرخ بیکاری برای فارغ التحصیلان این رشته از سایر رشته های علوم اجتماعی پایین تر می باشد.

دانشجویان از وضع متوسط خانواده‌ها در سطح کشور بهتر است (جدول ۳-۱۱) مثلاً در تونس نسبت دانشجویان از خانواده‌های با درآمد بالاتر در دانشگاهها ۹ برابر نسبت آنها در مدارس متوسطه است. از این دانشجویان باید شهریه‌های بیشتری را برای پوشش هزینه‌های تحصیلات عالی گرفت، مخصوصاً اینکه بازده اقتصادی شخصی آنها هم در آینده زیاد خواهد بود. گرفتن پول از این دانشجویان ثروتمند به دولت امکان می‌دهد که پول بیشتری را برای کودکان فقیر که نیازمند بورس و کمک هزینه هستند، تخصیص دهد. البته اجرای این نوع سیستمها مشکل است. پدر و مادرهای کودکان دبیرستانی و دانشگاهی معمولاً از نظر سیاسی بانفوذ هستند و احتمالاً در مقابل پرداخت هزینه‌های آموزشی بالاتر مقاومت می‌کنند.

آموزشهای مکاتبه‌ای به مقدار زیاد هزینه‌های بعضی از آموزشهای بعد از ابتدایی و مخارج آموزش معلمها را تقلیل می‌دهد. این دوره‌ها ممکن است برای بعضی از درسهای لابراتوار و مانند آن قابل اجرا نباشد، ولی در جایی که قابل اجراست این آموزشها را می‌توان فقط با درصدی از هزینه‌های مدارس سنتی ارائه کرد و ضمناً به شاگردان اجازه می‌دهد که ضمن کار به تحصیلات خود ادامه دهند. بررسیهای انجام شده نشان می‌دهد که برزیل، کنیا و جمهوری دومینیک همه برنامه‌های آموزش مکاتبه‌ای را به مورد اجرا گذاشته‌اند که به نحو مؤثر به مردم ساکن مناطق دوردست آموزش داده است.

ممالک در حال توسعه می‌توانند در موارد متعدد تعداد رشته‌های تخصصی خود را از راه تکیه بر دانشگاههای خارجی برای آموزشهای تخصصی که تعداد دانشجویان آن کم و هزینه‌های سرانه تجهیزات بسیار بالاست کاهش دهند، اما باید مواظب بود که این امر سبب فرار زیاد مغزها از ممالک در حال توسعه به ممالک توسعه یافته و یا تمرکز افراد تحصیل کرده خارج در بین خانواده‌های پولدار و بانفوذ نشود.

### برنامه‌ریزی آموزشهای تخصصی

سه گروه مهارتهای زیر احتیاجی به آموزشهای خاص ندارد. کسانی که این مهارتها را دارند به آسانی از شغلی به شغل دیگر می‌روند.

۱- اولین و واضحترین مهارتها شامل آنهایی است که به علت ساده بودن فقط از راه مشاهده دیگران که آن کار را انجام می‌دهند یاد گرفته می‌شود. طرز تبریدن، حمل علفهای هرز با دست یا رساندن پیغام مهارتهای آنچنان ساده‌ای است که برنامه‌ریزان آموزشی می‌توانند آن را فراموش کنند.

۲- بعضی از مهارتها به آموزش محدودی احتیاج دارد - شاید یکسال یا کمتر - که بهتر از همه ضمن کار داده می‌شود. این مهارتها شامل راندن یک کامیون، راه انداختن و کار کردن با یک ماشین و بعضی از کارهای ساختمانی است.

۳- گروه دیگری از مهارتها نیاز کمی به آموزش و تعلیم تخصصی دارد ولی داشتن آموزش عمومی - حداقل دوره متوسطه و شاید هم دانشگاهی نسبتاً زیاد - ضروری است. لازمه بسیاری از کارهای مدیریتی و سازمانی مخصوصاً در ادارات دولتی داشتن سابقه تحصیلات عمومی خوب و نیز قضاوت و تشخیص درست و قدرت ابتکار است. پیدا کردن این مهارتها مستلزم داشتن آموزش آکادمیک رسمی بیشتر از دو گروه دیگر است. قبلاً درباره بهترین نحوه تخصیص مخارج عمومی بین آموزش ابتدایی، متوسطه و بعد از متوسطه برای تضمین پیدا شدن این مهارتها صحبت کرده‌ایم، ولی در اینجا باید اضافه کنیم که برای داشتن این گروه از متخصصین آموزش بسیاری از تخصصها اساسی نیست. مهم این است که ممالک در حال توسعه چگونه



مهارتهای خاص تری را که نیروی کار آنها نیاز دارد، فراهم کنند. حوزه وسیعی از مهارتها مخصوصاً مرتبط با نیاز ممالک در حال توسعه مستلزم آموزش خاص می باشد و کمتر جانشینی هم برای این آموزشها می توان پیدا کرد. بیشتر افراد حرفه ای مثل، دکترهای پزشکی، مهندسين، حسابداران، معلمين، حقوق دانان، مددکاران اجتماعی و زمین شناسان در این گروه قرار دارند. معمولاً این قبیل آدمها ۱۲ تا ۲۰ سال آموزش دیده اند که تعدادی از این آموزشها تخصصی بوده است. مهارت با هزینه زیادی بدست آمده و بازار کار فرد تحصیل کرده تا حد زیادی به نحوه توسعه اقتصادی کشور مربوط می گردد.

نیاز به برنامه ریزیهای آموزشی عمومی و آموزشهای شخصی در جایی شدید است که قابلیت جانشینی مهارتها اندک باشد. مثلاً اگر کشور دارای ذخیره نفتی زیادی است، ولی نظام آموزشی آن فقط حقوقدان و جامعه شناس و شاعر تربیت می کند و از زمین شناسان و مهندسين خبری نیست، ایجاد صنعت نفت در این کشور بسیار مشکل می باشد، مگر اینکه کشور مورد نظر این تکنسینها را از خارج وارد کند.

روش برنامه ریزی داده ها - ستادهای ثابت از اطلاعات گذشته برای شناخت روابط بین داده های تخصصی انسانی و بازده استفاده می کند. در این روش اول میزان و ترکیب تولید آینده را تخمین می زنند. رابطه فرضی داده ها - ستادهای برنامه ریز را قادر می سازد که میزان تقاضا برای افراد ماهر و نیروی کار ضروری برای پر کردن مشاغل را بدانند. باتوجه به طول مدت آموزش لازم برای مشاغل بسیار تخصصی، میزان تربیت افراد متخصص برای پر کردن مشاغل در کوتاه مدت تقریباً ثابت است؛ اما برنامه ریزی ممکن است برای پنج، ده و یا حتی بیست سال از حال به بعد باشد و برنامه های آموزشی نیز برای تهیه نیروی کار تخصصی تهیه می گردد. این برنامه های آموزشی شامل تربیت معلمین برای زمانی که بوجود آنها احتیاج است، نیز می باشد، اما روش داده ها - ستادهای بعضی از امکانات جانشینی را مورد توجه قرار نمی دهد. اول اینکه اگر عرضه معلم کم و یا بسیار پرهزینه است برنامه ریزان ممکن است معلم خارجی استخدام کنند و یا شاگردان را برای تحصیل به خارج بفرستند. دوم اینکه یک گروه از مهارتها ممکن است جانشین گروه دیگر شود. پرستاران و کمک دکترها جای پزشکان را بگیرند و تکنسینها کار مهندسين را انجام دهند و یا معلمین ابتدایی که در دانشسراها آموزش می بینند جای فارغ التحصیلان دانشگاهها در رشته آموزش و پرورش را بگیرند. سوم لزوماً درست نیست که همه انواع مهارتهای ایجاد شده با ترکیب بازده مطلوب هماهنگ باشد. در اقتصادی که تحت تأثیر تجارت بین الملل و تخصص است، شاید بشود رابطه را معکوس کرد. مثلاً اگر کشوری تعداد زیادی کارگر سازنده محصولات برنجی و ظروف دارد و در مقابل تعداد مهندسين شیمی آن کم است، شاید در کوتاه مدت کم خرج تر این باشد که محصولات برنجی و ظروف را صادر کند و در مقابل محصولات شیمیایی وارد نماید. راه حل دیگر استخدام مهندسين شیمی خارجی یا دادن انگیزه های اقتصادی به مؤسسات تولیدی خارجی برای تولید محصولات شیمیایی در داخل است.

### کسب موفقیت در هماهنگی برنامه ریزی کارکنان آموزش دیده

در ممالک در حال توسعه برای جلوگیری از پیدا شدن زیادی یا کمبود نوع خاص درجات تخصص بالا چه می توان کرد؟ وزارتخانه ها و سازمانهای زیادی باید برنامه ها و کارهای خود را هماهنگ کنند. مثلاً برنامه ریزی وزارت آموزش و پرورش ممکن است با برنامه ریزی سازمان برنامه در تضاد باشد. سیاست آموزشی ممکن است دنبال تربیت و آموزش مورخین، روانشناسان و هنرمندان باشد درحالی که برنامه توسعه محتاج مهندسين، حسابداران و متخصصین اقتصاد کشاورزی است.

در فصل ۱۰ به بعضی از انحرافات که در بازار کار نیروهای متخصص پیدا می شود اشاره شده. فرد دانشگاه دیده ممکن است انتظارات درآمدی غلط و ترجیحات شغلی نادرستی داشته باشد و نرخ دستمزد ممکن است در مقابل تغییرات عرضه و تقاضای مهارتها زیاد تغییر پیدا نکند. در فصل ۱۰ اتخاذ سیاستهای معینی برای رفع این مشکل انحراف بازار پیشنهاد شد. این پیشنهادها شامل افزایش کمتر بودجه‌های آموزشی، افزایش گرایش به سوی آموزشهای علمی و فنی، کاهش سوبسید آموزش متوسطه و عالی برای دانش آموزان با درآمد متوسط و بالا، تعدیل و اصلاح شغل‌یابی از راه الزام داشتن گواهینامه‌های آموزش مربوط و دستمزدهای قابل تعدیل بیشتر می باشد.

در بیشتر کشورهای در حال توسعه، در صورت مربوط ساختن دستمزدها به بازده می توان عرضه و تقاضای پرسنل با تخصص بالا را برابر ساخت. مثلاً در کنیا حقوق یک معلم ابتدایی یک سوم معلم دبیرستان است. در قبرس حقوق معلم ابتدایی ۴۸ درصد کارمند اداری و دفتری است. در حالی که در زلاند نو حقوق معلم ابتدایی ۴۱۴ درصد حقوق یک کارمند دفتری است. مثال دیگر این است که گاه حقوق کارمندان در وزارت کشاورزی در ممالک در حال توسعه آنچنان بالاست که کارگران کمیاب و متخصص در رشته‌هایی مانند امراض گیاهی یا حیوانی یا طراحی ماشین‌آلات کشاورزی را به پشت میز نشینی و یافتن شغل در شهرها تشویق می کند. تغییر ساختار دستمزدها نه تنها در بین افراد شاغل فعلی تغییرات شغلی بوجود می آورد، بلکه در تغییر بودجه‌ریزی برای آموزش نیز مؤثر است؛ اما اگر دستمزدها مستقیماً به بازده مرتبط گردد، ممکن است وجود دوره بارآوری که برای تولید بعضی از تخصصها ضروری است، مسئله ساز گردد. باوجود این اگر دولت مردم را درباره روندهای آینده عرضه و تقاضا برای افراد ماهر در جامعه مطلع نگاه دارد، مکانیزم بازار نقش خود را ایفا خواهد کرد.

### مهارتهای حرفه‌ای و فنی

تکیه شدید به مدارس برای آموزشهای حرفه‌ای کافی نیست. مهارتهای فنی به سرعت تغییر پیدا می کند و برای مدارس فنی و حرفه‌ای غالباً مشکل است که هنگام با این تغییرات حرکت کنند. این مؤسسات کلاً باید به عنوان پایه آموزشهای ضمن کار یا دوره‌های کوتاه مدت، آموزشهای اساسی و اولیه را تدارک ببینند. آموزش ضمن کار عرضه و تقاضا را متعادل می سازد. مؤسسات افراد را فقط برای آن کارهایی آموزش می دهند که یا قبلاً وجود دارد و یا اینکه مسلماً بوجود خواهد آمد. جریان آموزشی که مستقل از تقاضای خاص شغلی باشد، کمتر مؤثر است و آموزگاران و معلمین در چنین شرایطی ممکن است از احتیاجات مؤسسات تولیدی یعنی جایی که شاگردان سرانجام باید در آنجا کار کنند، خبری نداشته باشند.

در جایی که آموزش ضمن کار ممکن نباشد، غالباً مؤسسات آموزش کوتاه مدت برای کسانی که به کار مشغولند بر مدارس حرفه‌ای و فنی رجحان دارند. اگر صاحب کار در یک مؤسسه تولیدی کوچک و یا یک فرد کلیدی در یک مؤسسه بزرگ برای دیدن یک دوره آموزشی بلند مدت از کار خود دور شود، امر تولید ممکن است صدمه ببیند. از این رو شاید بهتر باشد که یک دوره کوتاه مدت مخصوص مهارتهایی که در آن کمبود است، داده شود. قدرت تولید آن شخص کلیدی بدون کاهش شدید تولید و بازده افزایش می یابد.

راه حل دیگر ممکن است استفاده از آموزگاران بسیار و آموزش برون مؤسسه‌ای باشد که دانش یا مهارت خاصی را به یک صاحب کار، مدیر و یا یک تکنسین در یک واحد تولیدی بیاموزد. معلم سیار می تواند به محل کار مشتری برود و یا آموزش

یک به یک در مرکز مؤسسه ارائه کنند و یا از مشتری و مراجعه کننده بخواهد که با یک کارشناس فنی و یا کارشناس مدیریت مشورت نماید. من شخصا در مراکز خدمات برون مؤسسه‌ای صنعتی نیجریه شاهد بوده‌ام که متخصصین تولیدات چوبی، چرمی و کفاشی به کارفرمایانی که دارای تجربه مدیریت و سرمایه بودند، برای کمک مهارت‌های فنی لازم برای توسعه مؤسسه خود کمک می‌کردند.

آیا باید به آموزش‌های حرفه‌ای و برنامه‌های آموزشی برون مؤسسه‌ای سوبسید داد؟ می‌دانیم که حتی در مورد کشاورزان و صنعتگران کوچک دریافت کنندگان این نوع کمکها معمولاً از نظر اقتصادی از مردم متوسط وضع بهتری دارند. دادن سوبسید مورد تردید است؛ اما ممکن است برای سوبسید دادن به برنامه‌هایی که مستقیماً به واحدهای مولد کوچک کمک‌های فنی و کارفرمایی می‌دهد منطق اقتصادی وجود داشته باشد. از این رو برای یک مؤسسه کوچک ممکن است مقدر نباشد که اجرت یک فرد بسیار متخصص را پردازد؛ اما اگر تخصص و مهارت این فرد در طی سال درسی یا چهل مؤسسه مورد استفاده قرار گیرد هزینه اقتصادی هر مؤسسه اندک می‌شود.

علاوه بر این باتوجه به عوامل بیرونی و مشکلات صورت حساب فرستادن برای هر مؤسسه برای خدمات ارائه شده، ممکن است برای پول نگرفتن از آنها توجیهی وجود داشته باشد.

### کاهش فرار مغزها

بازار کار افراد دارای آموزش‌های علمی، حرفه‌ای و فنی جهانی است. در ایالات متحده در سال ۱۹۶۲ برای جذب افراد دارای تخصص‌های خاص مقررات مهاجرت را تسهیل کردند. نتیجه این شده است که نیم میلیون نفر دارای آموزش‌های مهندسی، علمی و حرفه‌ای بین سالهای ۱۹۶۲ تا ۱۹۸۰ به ایالات متحده مهاجرت کردند. سایر کشورهای غربی نیز روی هم رفته ممکن است به همین تعداد مهاجرین ماهر را جذب کرده باشند. اغلب این افراد از کشورهای در حال توسعه مخصوصاً آسیا مانند کره جنوبی، هندوستان، فیلیپین و تایوان بوده‌اند.

بنا به استدلال بازده نهایی، کشور در حال توسعه بر اثر فرار مغزها یا مهاجرت افراد سطح بالا زیان نمی‌بیند. در یک اقتصاد رقابتی کارگر مزدی را می‌گیرد که برابر ارزش محصول نهایی خود اوست. چون فرد مهاجر هم کمک خود به تولید و هم سهم خود از درآمد را حذف می‌کند درآمد کسانی که در کارهای خود باقی مانده‌اند تغییری نمی‌کند. برعکس و در واقع وضع رفاهی کسانی که در مملکت باقی می‌مانند چون درآمد فرد مهاجرت کرده افزایش می‌یابد، بهتر می‌شود.

استدلال دیگر این است که مهاجرت، یک «سرریز» (overflow) افراد سطح بالاست که در غیر این صورت در کشور خودشان مورد استفاده کامل قرار نمی‌گرفتند و در نتیجه از وضع خود راضی نمی‌شده‌اند. مثلاً استدلال شده است که فردی مانند عبدالسلام فیزیکدان برنده جایزه نوبل پاکستانی الاصل مقیم اروپا در کشور خود امکانات و تسهیلات تحقیقاتی و محرک‌های فکری ناشی از بحث و گفتگو با همکاران را که برای کار تخصصی خود در زمینه کرومودینامیک (Choromodynamics) ضروری است، در اختیار نداشت.

در هر حال می‌شود به دلایل زیاد این استدلالها را مورد سؤال قرار داد. انتقادات سه گانه اول مربوط به الگوی بازده نهایی و انتقاد چهارم مربوط به استدلال نظریه «سرریز» است.

۱- در الگوی بازده نهایی فرض شده است که افراد هزینه کامل آموزش را خودشان می پردازند. درحالی که در بیشتر ممالک در حال توسعه این دولت است که بیشتر هزینه آموزش و پرورش را تأمین می کند. وقتی یک فرد تحصیل کرده مهاجرت می کند مملکت سرمایه انسانی خود را از دست داده است و هزینه آن را مالیات دهندگان قبلی پرداخته اند.

۲- بازار کار ممالک در حال توسعه بجای اینکه رقابت آمیز باشد در دست خریدار انحصاری (manopsomistic) است. یعنی فقط یک خریدار عمده وجود دارد که آن هم دولت است و در این حالت بازده نهایی بیش از مزد و حقوق می باشد. بنابراین کشور بازده بیشتری را، در مقایسه با درآمدی که فرد مهاجر می گیرد، از دست می دهد.

۳- مهارتهای فنی، حرفه ای و مدیریتی در سطح بالا قدرت تولید سایر عوامل مانند سرمایه و کارگران غیرماهر را بالا می برد. از این رو مهاجرت کارکنان سطح بالا سبب کاهش بازده سایرین می شود.

۴- نظریه «سرریز» احتمالاً در مورد بخش کوچکی از افراد ماهر که مهاجرت می کنند صادق است. علاوه بر این دولتها می توانند این سرریز را با تشویق دانشجویان به گرفتن درسها و گذراندن برنامه هایی که به درد کشور خودشان بخورد کمتر کنند. رویهمرفته کشورهای در حال توسعه حق دارند که نگران فرار مغزها باشند. این کشورها می توانند سیاستهای متعددی را در پیش گیرند.

۱- بورسهای تحصیلی و کمک هزینهها فقط برای استفاده در داخل کشور باشد مگر اینکه برنامه مورد نیاز در داخل ارائه نگردد. از دانشجویانی که در خارج تحصیل می کنند فقط باید به آنهایی کمک کرد که دروس آنها مرتبط با نیاز کشور است.

۲- بسیاری از دانشجویانی که به خارج فرستاده می شوند، می توانند به سایر کشورهای در حال توسعه که همان برنامه های آموزشی را دارند بروند.

۳- حتی در مواردی که شاگرد برای دوره های فوق لیسانس و دکترا به خارج فرستاده می شود، برنامه اعطاء مدرک تحصیلی مشترک توسط دانشگاه کشور در حال توسعه و دانشگاه کشور توسعه یافته که طبق آن تحقیقات در کشور در حال توسعه زیر نظر یک استاد مقیم در کشور در حال توسعه انجام می شود، می تواند شانس ماندن فارغ التحصیل در کشور خود را افزایش دهد.

۴- دولت می تواند موقتاً به فارغ التحصیلان خارج از کشور در دوره شغلی آنها حقوق بدهد و یا به آنها تضمین شغلی بدهد و یا به کارفرمایانی که دنبال استخدام اتباع کشور در خارج هستند، کمکهای مالی واگذار کند.

۵- بعضی از سیاستهای مربوط به کاهش فرار مغزها ممکن است، اثر منفی داشته باشد. مثلاً ممکن است وسعت دید و قدرت خلاقیت که از مسافرت و تحصیل در خارج حاصل می گردد، فدا شود.

### اجتماعی شدن و انگیزه

اجتماعی شدن جریانی است که طی آن شخصیت، طرز برخورد، رفتار و انگیزه طفل طی دوره بزرگ شدن و عمل و عکس العمل در جامعه شکل می گیرد. در این جریان گروه یا جامعه انتظارات خود را در مورد عادات غذاخوری، مذهب، دیدگاههای جنسی، دیدگاه جهانی و طرز تلقی از کار به فرد منتقل می کند. آیا اختلاف بین ملتها در مورد بازده عامل کار و تعهد نسبت به کار نتیجه این اجتماعی شدن است؟

## تعهد به کار - عشق به کار

در عصر استعمار، بسیاری از مقامات دول غربی، مدیران و اقتصاددانان استدلال می کردند که انگیزه‌های اقتصادی تأثیری در میل و عشق به کار مردم ممالک مستعمره ندارد و این مردم فاقد تعهد به کار هستند. بسیاری از این غریبه‌ها با بالا بردن سطح دستمزد کارگران بومی به این دلیل مخالفت می کردند که معتقد بودند، منحنی عرضه کار در همان مراحل اولیه به عقب برمی گردد. عقیده رایج این بود که آسیاییها و آفریقاییها در صورت زیاد شدن دستمزدها کمتر کار می کنند و دلیل آن هم محدود بودن نیازها و ارزش زیاد اوقات فراغت و تفریح برای آنها بود. اگر استدلال وجود منحنی عرضه کار پس رو (backward bending labor supply curve) در اوایل این قرن کمی واقعیت داشت، ناشی از سیاست استعماری ممالک غربی بود. به طور سنتی بسیاری از زارعین محصولات زراعی خود را نمی فروختند و برعکس کشت و زرع آنها برای خانواده، برای قبیله و یا برای دهکده بود؛ اما وقتی که دولتهای کلنیها زارعین را ملزم به پرداخت مالیاتهای پولی کردند، این زارعین مجبور بودند یا محصولاتی را تولید کنند که تجار غربی می خریدند و یا حداقل به صورت نیمه وقت برای دولت کلنی و یا شرکتهای خارجی کار کنند، که پول مالیات را داشته باشند. از این رو تعجبی ندارد که بسیاری از آنها به طور نیمه وقت فقط آن قدر کار می کردند که پول مالیات اجباری را درآورند. بنابراین اگر مزد ساعتی افزایش می یافت، کارگران تعداد ساعات کمتری کار می کردند و زودتر به سوی دهکده‌های خود از نظرها دور می شدند.

منحنی عرضه کار، هم در ممالک توسعه یافته و هم در ممالک در حال توسعه برای بیشتر افراد تا مرحله‌ای پس رو است. بسیاری از مردم قسمتی از درآمد بیشتر خود را به صورت آسایش و تفریح دریافت می کنند؛ اما علی‌رغم پس رو بودن منحنی فردی، منحنی عرضه کل و جمعی کار صعودی است یعنی با نرخ دستمزدهای بالا و بالاتر تعداد ساعات کار بیشتری عرضه می شود.

## طرز دید نسبت به کار یدی

گونار میردال (Gunnar Myrdal) اقتصاددان سوئدی که بخشی از جایزه نوبل خود را در رشته اقتصاد به علت مطالعه علت فقر آسیایی دریافت کرد، استدلال می کند که سد بزرگ سر راه قدرت تولید و بازده کار و وجود نظام طبقاتی است که در آن طبقه پیشرو (elite) جامعه از کار یدی تنفر دارد<sup>۷</sup> معنی حرف این است که غریبه‌های بالای طبقه متوسط و متوسط که با احتمال زیاد چمدان خود را خودشان حمل می کنند و چمن خانه را خودشان می زنند و اتومبیل را خودشان تعمیر می کنند از کار طرز دیدی متفاوت دارند. با وجود این، پولدارهای اروپایی و آمریکایی ممکن است به این دلیل کار یدی بیشتری از پولدارهای آسیایی انجام دهند که کارگر ارزان و فراوان در دسترس آنها نیست. به طور کلی کارگر غیرماهر و ساده در ممالک در حال توسعه فراوانتر از ممالک توسعه یافته است به هر حال مردم شمال اروپا «کارگران میهمان» ترک، یوگسلاو و ایتالیایی را برای انجام دادن کارهای پایین و دستی استخدام کرده اند و زارعین ایالات جنوب غربی ایالات متحده تعداد زیادی کارگران اسپانیایی زبان (Hispanic) استخدام می کنند که کارهای پست (stoop) را انجام دهند. علاوه بر این همینکه حداقل دستمزد آسپزه‌ها، بچه نگهدارها و باغبانها

7. Gunnar Myrdal, Asian Drama: An Inquiry into the Poverty of Nations, Vol.2 (Middlesex, Eng.: Penguin Book, 1968), PP. 1020-1285.

و سایر مستخدمین در ممالک در حال توسعه افزایش می یابد، خیلی از مردم طبقات بالای این جوامع خودشان کارهای یدی را انجام می دهند. بنابراین طرز دید نسبت به کار یدی در ممالک توسعه یافته ممکن است با ممالک در حال توسعه متفاوت باشد، ولی این تفاوت قبل از هر چیز به عرضه نیروی کار ارزان ارتباط دارد.

### حس ابتکار و اتکاء به خود

روانشناسان استدلال می کنند که اختلاف مهارتها و انگیزه‌ها بر اثر اختلافات محیطی بوجود می آید. در فرهنگهای مختلف طرز بزرگ کردن و آموزش کودکان متفاوت است. نمی شود فوراً این احتمال را رد کرد که اختلافات بازده کار در بین ملتها ممکن است تحت تأثیر ظرفیتها و طرز دید، مردم ناشی از اختلاف نحوه اجتماعی شدن آنها باشد.

بعضی از محققین پرورش کودک استدلال می کنند که محیط در جوامع سنتی و به نحوی که در ممالک در حال توسعه وجود دارد، شخصیتهای خود رأی و خود محور پرورش می دهد. بچه‌هایی که در این جوامع پرورش می یابند، به جای اینکه دنیا را مرکب از یک نیروی آرام و متعادل - که بشر می تواند به طور منطقی از آن استفاده کند بدانند. آن را مرکب از نیروهای خودسر و متضاد می بینند. در نتیجه احتمال استقلال فکر آنها کمتر، نیروی اتکا به خود آنها ضعیف، قوه ابتکار آنها کمتر، دارای قدرت تصور کمتر و کمتر قابل اتکا از کودکان جوامعی هستند که قدرت ابتکار و استدلال را تشویق می کند. این نوع استدلالها بعداً به طور جزئی تر در بخش صحبت درباره خصیصه کارفرمایی و ابتکار مورد بحث قرار می گیرد.

### تندرستی و شرایط جسمی

سوء تغذیه و سلامت جسمی ضعیف نه تنها عامل درد جسمی و نارسایی مفرط است؛ بلکه عامل کمی بازده کار نیز می باشد. مادری که در دوره بارداری از کم غذایی رنج برده است و فرزند او در دوره شیرخوارگی و اوایل کودکی نیز غذای کافی نداشته است نه تنها ممکن است گرفتار انواع امراض؛ بلکه هم از فقر فیزیکی و هم از نظر مغزی رشد کافی نداشته باشد. قدرت بازده و کارایی آینده نیز صدمه دیده است. علاوه بر این سوء تغذیه و مریض بودن افراد بالغ انرژی، قدرت ابتکار، پیشگامی و قدرت فراگیری آنها را تحلیل می برد و قدرت و ظرفیت کار کردن آنها را کم می کند. سوء تغذیه غالباً مسئله طبقه فقیر است. میلیونها مردم ممالک در حال توسعه از سوء تغذیه و کم غذایی به این دلیل رنج می برند که قدرت خرید ندارند نه اینکه نمی دانند که چه بخورند و یا اینکه غذاهای مناسب وجود ندارد. یک میلیارد یا یک چهارم مردم دنیای در حال توسعه در مدار جهنمی فقر، سوء تغذیه و کمی قدرت تولید و بازده گرفتار هستند.

اقتصاددانان تغذیه بانک جهانی مانند شلومو روتلینگر (Shlomo Reutlinger) و مارسلو سلوسکی (Marcelo Selowsky) و نیز بیشتر کارشناسان دیگر مطمئن نیستند که از سال ۱۹۶۰ نسبت افرادی که در ممالک در حال توسعه گرفتار سوء تغذیه هستند در حال افزایش، کاهش و یا ثابت باقی مانده است؛ اما به هر حال روشن است که با بهبود سیستم حمل و نقل و ارتباطات و آگاهی بیشتر درباره نیاز به کمکهای اضطراری غذایی، در حال حاضر عده کمتری در مقایسه با دهه ۱۹۶۰ بر اثر بحرانهای غذایی و قحطی جان خود را از دست می دهند. معهذاً در کشورهایی که گرفتار قطع طولانی برنامه ریزی، برداشت محصول و توزیع غذا می شوند غالباً در زمان بروز بحرانهای سیاسی روی می دهد، امکان بی غذایی و گرسنگی وجود دارد.

انتظار زندگی یا حیات شاید بهترین شاخص سطح سلامت ملی و عمومی در یک جامعه باشد. همان طور که در فصل ۹ ذکر گردید انتظار حیات در ممالک در حال توسعه از سال ۱۹۳۰ تا ۱۹۷۰ مرتباً در حال افزایش بوده است این افزایش طول عمر، بیشتر از بهبود شرایط زندگی، ناشی از بهبود خدمات درمانی بوده است. معهدا پیشرفتهای پزشکی مخصوصاً در کنترل امراض واگیر قابل توجه است. تا سال ۱۹۷۵ طاعون و آبله تقریباً به طور کامل ریشه کن گردید و امروز مالاریا و وبا سالانه به مراتب تعداد کمتری از سال ۱۹۵۰ قربانی می گیرد. واضح است که سلامت و تغذیه خوب با توسعه اجتماعی و اقتصادی کشور شدیداً مرتبط است. اگرچه از دهه ۱۹۶۰ مردم سالم تر و تغذیه آنها احتمالاً بیشتر شده است؛ اما درجه پیشرفت کند بوده و در نتیجه افزایش بازده نیز فقط اندک بوده است. نتیجه این است که رفاه و آسایش فیزیکی و روحی فقیرترین بخش جمعیت ممالک در حال توسعه فقط اندکی بهتر و بیشتر شده است. در کشور ساحل عاج در شهر آبیجان در مناطق فقیرنشین احتمال مرگ یک کودک در سنین بین ۴-۱ سال ۱۵ برابر کودکان مناطق<sup>۸</sup> پر درآمد، یعنی جایی که استاندارد مسکن و خدمات درمانی مشابه ممالک توسعه یافته است، می باشد.

8. David Morawetz, *Twenty - Five Years of Economic Development, 1950 to 1975* (Baltimore: Johns Hopkins University Press, 1977), PP. 44-50; Shlomo Reutlinger, "Malnutrition: A poverty or a Food problem, *World Development* 5 (1977): 715 - 24; Shlomo Reutlinger and Marcelo Selowsky, *Malnutrition and poverty: Magnitude and policy options* (Baltimore: Johns Hopkins University Press, 1976), PP. 8-9, Johanna T. Dwyer and Jean Mayer, "Beyond Economics, and Nutrition: The Complex Basis of Food Policy, "in Philip H. Abelson, ed., *Food: Politics, Economics, Nutrition, and Research*, (Washington, D.C: American Association for the Advancement of Science, 1975), PP. 74-78; Halfdan Mahler, "People Scientific American 243 (September 1980); 66-77; and Peter Hendry, "Food and Population: Beyond Five Billion," *Population Bulletin* 43 (April 1988): 8.